



## Tarn's Alexander and the Dream of a United World

Seyed Zein Al Abedin Majidi<sup>1</sup> and Roozbeh Zarrinkoob<sup>2</sup>

(105-126)

### Abstract

In 1927 a British historian by the name of William Tarn (1869-1957) with the appearance of a biography of Alexander in the sixth volume of The Cambridge Ancient History produced ideal views about the personality of Macedonian General. The most pivotal and, at the same time, the most debated of Tarn's views about Alexander was the attribution of the idea of "the unity and brotherhood of mankind" to him. According to his view of Arrian's account, Tarn interpreted Alexander's prayer at the Opis banquet (324 B. C.) for harmony and partnership in rule between Macedonians and Persians formal declaration of the unity of all men and named it as "Homonoia" (unity of hearts). Tarn, in 1933 (essay of "Alexander the Great and the Unity of Mankind") and 1948 (biography of Alexander the Great, two vols), expressed his ideal view about Alexander again and asserted it without any revision. In spite of many criticisms leveled at Tarn's ideal views, his idea of "the unity and brotherhood" about Alexander influenced the area of Alexander's historiography in the west to the late 1950s, until his idea was rejected finally by Ernst Badian in 1958. The consideration of Tarn's view and modern scholar's statements indicates that prevailing conditions over time of this historian have brought his ideal idea about Alexander about to form.

**Keywords:** Alexander, Tarn, Unity, Brotherhood, Homonoia, Arrian, The Opis banquet.

Received: 22, May, 2021; Accepted: 21, December, 2021

doi  
10.22059/jhss.2021.324488.473416  
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370  
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Ph.D. Candidate in History, Tehran University, Tehran, Iran.

2. Email of the corresponding author: zarrinkoobr@ut.ac.ir.

Assistant Professor History, Tehran University, Tehran, Iran.

## اسکندر تارن و رؤیای جهانی متحد

سید زین‌العابدین مجیدی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران

روزبه زرین‌کوب<sup>۱</sup>

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۰۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۹/۳۰

علمی - پژوهشی

### چکیده

در سال ۱۹۲۷ م مورخ بریتانیایی، ویلیام تارن (۱۸۶۹-۱۹۵۷ م) با انتشار زندگی‌نامه‌ای از اسکندر در جلد ششم از *تاریخ باستان کمبریج* به ارائه دیدگاه‌هایی آرمانی درباره شخصیت سردار مقدونی پرداخت. محوری‌ترین و در عین حال، بحث‌انگیزترین دیدگاه تارن درباره اسکندر، انتساب مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان» به او بود. تارن برحسب تصور خود از گزارش آریان، دعای اسکندر را در جشن آپیس (۳۲۴ پم) برای همکاری و مشارکت مقدونی‌ها و ایرانیان در حکومت، اعلان رسمی اتحاد تمامی انسان‌ها تعبیر کرد و از آن به عنوان «هُمُنیا» (Homonoia، یا اتحاد قلوب) نام برد. تارن در سال‌های ۱۹۳۳ (مقاله «اسکندر کبیر و اتحاد جهانیان») و ۱۹۴۸ م (زندگی‌نامه/اسکندر کبیر، ج ۲) بدون هیچ تجدیدنظری، دیدگاه آرمانی خود را درباره اسکندر بار دیگر ابراز کرده و بر آن تأکید کرد. با وجود انتقادهای فراوان به دیدگاه‌های آرمانی تارن، مفهوم «اتحاد و برادری» او درباره اسکندر، حوزه تاریخ‌نگاری اسکندر را در غرب تا اواخر دهه پنجاه میلادی تحت تأثیر قرار داد تا اینکه در نهایت، مفهوم او در سال ۱۹۵۸ م از سوی ارنست بادیان مردود شد. بررسی دیدگاه تارن و اظهارات محققان جدید درباره این مورخ، نشان می‌دهد که شرایط حاکم بر عصر تارن موجب شکل‌گیری مفهوم آرمانی او درباره اسکندر شده است.

**واژه‌های کلیدی:** اسکندر، تارن، مفهوم اتحاد و برادری، آریان، هُمُنیا، جشن آپیس.

### ۱. مقدمه

تاریخ‌نگاری غربی درباره اسکندر مقدونی، به همان اندازه که از منابع ناشی می‌شود، از تفسیر شخصی محقق از منابع نیز نشأت می‌گیرد. از این رو، بخشی از ویژگی‌های این تاریخ‌نگاری، تأثیر گرایش‌های روحی محققان و شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر آنها در ترسیم شخصیت اسکندر بوده است (Borza, 1967: xi; Bosworth, 2006: 791). بنابراین، ضرورت شناخت این تاریخ‌نگاری ایجاب می‌کند تا پژوهش حاضر به بررسی دیدگاه یکی از شاخص‌ترین اسکندرپژوهان غربی در سده بیستم بپردازد. در نیمه نخست سده بیستم، حقوق‌دانی بریتانیایی به نام ویلیام تارن (Woodthorpe William Tarn) که در ادبیات کلاسیک تبحر داشت و در عین حال، از تخیلی بالا برخوردار بود، تصویری جدید و بحث‌انگیز را از اسکندر بازنمایی کرد؛ به این صورت که

شاه مقدونی در مقام مبلغی انسان‌دوست و آزادی‌خواه (Bosworth, 2006: 791)، قصد داشت مردمان و اقوام شناخته‌شده جهان عصر خود را با هم متحد سازد و هم‌زیستی برادرانه و مسالمت‌آمیزی میان مردمان جهان بر اساس تحمل و پذیرش فرهنگی به وجود آورد. تارن با استناد به گزارش آریان از جشن آپیس<sup>۱</sup> (Opis) (Arrian, 1983: vii. 9) و به تأثیر از گفتارهای بلاغی پلوتارک، به‌ویژه در رساله «سرنوشت اسکندر»<sup>۲</sup> (Plutarch, *de Alex, Fortuna*, 1962: book i. 6; Worthington, 2003: 200; Bosworth: 2004: 4) تفسیری آرمانی از جشن مذکور ارائه داد که بر اساس این تفسیر، اسکندر قصد داشت تمامی ملت‌ها و اقوام را با هم برادر و متحد سازد (Heckel and Yardley, 2004: 266). نظریه تأثیرگذار او، یعنی مفهوم «اتحاد و برادری» درباره اسکندر که در سال‌های ۱۹۲۷، ۱۹۳۳ و ۱۹۴۸ م ارائه شد، حوزه مطالعات اسکندر را تحت تأثیر قرار داد، اما در نهایت، در سال ۱۹۵۸ م از سوی ارنست بادیان (Ernst Badian)، مردود شد. اکنون پرسشی که درباره موضوع مذکور، در پژوهش حاضر مطرح می‌شود، این است که: چه شرایطی موجب شد تا تارن با نگاهی آرمانی، اسکندر را پیش‌گام و پایه‌گذار مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان» (brotherhood of mankind the unity)، معرفی کند؟

پیشینه مطالعات درباره تاریخ‌نگاری تارن، یا به صورت نقد و بررسی آثار و دیدگاه‌های اوست و یا در قالب مقالاتی است که با ارائه زندگی‌نامه‌ای از این مورخ روند شکل‌گیری دیدگاه‌های آرمانی او را درباره اسکندر، به‌ویژه در مورد مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان»، از زوایای گوناگون نشان می‌دهند.

مفهوم «اتحاد و برادری» تارن، از سوی نخستین منتقدان او مورد نقد قرار گرفت: اسکندرپژوهان غربی مانند برن (Burn, 1949)، رابینسن‌جونور (Robinson Jr, 1949)، هایشلهایم (Heichelheim, 1950) و بیکرمن (Bickerman, 1950)، به نقد و بررسی نظرات و آرای ارائه شده از سوی تارن در کتاب / اسکندر کبیر (۱۹۴۸ م، ج ۲) پرداختند و محققانی همچون مک‌گریدی<sup>۳</sup> (McGready, 1933)، کری (Cary, 1934)، برادی (Brady, 1935) و ولبنک (Walbank, 1936)، مقاله «اسکندر کبیر و اتحاد جهانیان» را که تارن در سال ۱۹۳۳ م منتشر کرده بود، مورد نقد و بررسی و در عین حال، مورد تمجید قرار دادند. اما نقد و بررسی‌های صورت گرفته از سوی محققان فوق که از دهه سی تا دهه

پنجاه میلادی هم‌زمان با انتشار آثار تارن درباره اسکندر ارائه شد، نقدهای جدی، صریح و قابل‌انتظاری علیه بررسی‌های این مورخ نبود. محققان مذکور در زیر لفافه‌ای مؤدبانه از تعریف و تمجید به خاطر ویژگی‌های ادبی و خلاقانه آثار تارن، تنها نگرانی خود را درباره نتیجه‌گیری‌های این مورخ در ترسیم شخصیت اسکندر، به‌ویژه درباره مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان» ابراز کردند (Bosworth, 1983: 86). اشاعه دیدگاه‌های آرمانی تارن در تمامی عرصه‌های مطالعات علمی تاریخ‌نگاری اسکندر، چه در حوزه پژوهش و چه در حوزه آموزش تا اواخر دهه پنجاه میلادی در اروپا ادامه داشت، تا اینکه در سال ۱۹۵۸ م جدی‌ترین نقد علیه دیدگاه آرمانی تارن از سوی ارنست بادیان با انتشار مقاله‌ای با عنوان «اسکندر کبیر و اتحاد جهانیان» ارائه شد. بادیان با طرح انتقادهای هوشمندانه در این مقاله، که استدلال معکوس دیدگاه تارن است (Bosworth, 1980: 1)، جزء به جزء به بررسی و نقد مفهوم تارن پرداخت و دیدگاه او را، مبنی بر اینکه اسکندر در آرزوی تحقق آرمان «برادری جهانی» بود، مردود ساخت.

اما آنچه مسلم است، مفهوم تارن هرچند، مورد انتقاد قرار گرفته است ولی همچنان محل توجه و مورد رجوع بوده و چشم پوشیدن از آن در حوزه مطالعات علمی، غیرممکن به نظر می‌رسد (Adcock, 2004: 790).

پژوهشگرانی مانند ادکاک (Adcock, 1958)، تاد (Todd, 1967) و آلبرت بریان با زورث (Bosworth, 1983)، نیز در قالب مقاله به ارائه زندگی‌نامه تارن پرداخته‌اند که هر یک از آنها ابعاد گوناگونی را از شیوه زندگی شخصی تارن، فعالیت‌های علمی او و سیر شکل‌گیری افکار آرمانی این مورخ درباره اسکندر، به‌ویژه درباره مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان» روشن می‌سازند.

## ۲. گزارش آریان درباره جشن ازدواج گروهی در شوش (بهار ۳۲۴ پم)

اسکندر پس از بازگشت از لشکرکشی به هند، در بهار سال ۳۲۴ پم به شوش رسید (Tarn, 1948: i/109). آریان گزارش می‌دهد: در آنجا اسکندر برای ملازمان خود جشن‌های ازدواج برگزار کرد؛ هشتاد نفر از سرداران و افسران عالی‌رتبه سپاهش با دختران اشراف پارسی و مادی ازدواج کردند و در کل، بیش از ده هزار مقدونی دیگر با زنان آسیایی ازدواج کردند (Arrian, 1983: vii. 4. 4-8). همچنین در شوش بود که بسیاری از صاحب‌منصبان و حکام سرزمین‌هایی که پیش‌تر مطیع خود ساخته بود، به حضور رسیدند. اینان با خود سی هزار جوان ایرانی آوردند، که همگی آیین جنگ

مقدونی آموخته بودند. اسکندر اینان را اپیگونی (Epigoni)، یعنی جانشینان خواند و گفته‌اند که ورود این عده، نارضایی بسیار در میان مقدونی‌ها برانگیخت (Arrian, 1983: vii. 6. 1-3).

### ۳. گزارش آریان درباره جشن آپیس و دعای اسکندر برای اتحاد مقدونی‌ها و ایرانیان (تابستان ۳۲۴ پم)

در تابستان سال ۳۲۴ پم (Bosworth, 2006: 841)، اسکندر کرانه‌های میان دجله و فرات را با کشتی پیمود تا به آپیس در کنار دجله رسید (Arrian, 1983: vii. 7. 6). در طی اقامت در این شهر بود که مقدونی‌ها شورش کردند.

آریان به خوبی علت شورش مقدونی‌ها را بیان می‌کند. خلاصه گزارش آریان از این قرار است که: در آپیس، اسکندر سربازان مقدونی مسن و ناهماهنگ سپاه را از صف‌های آمده رزم مقدونی بیرون کشید و وعده داد که آنها را با مزد و پاداش فراوان به وطنشان بازگرداند. در اینجا بود که نارضایتی سپاهیان که مدت‌ها به تدریج در حال شکل‌گیری بود، بالا گرفت و بعد از مدتیبه اوج خود رسید و مقدونی‌ها که از نحوه برخورد اسکندر با ایرانیان و رسوم ایرانی و مخصوصاً از ورود آنان به واحدهای ملازمان، احساساتشان جریحه‌دار شد و سر به شورش برداشتند (Arrian, 1983: vii. 8. 1-3). سپس اسکندر با ایراد نطقی، مقدونی‌ها را به خاطر ناسپاسی‌شان به باد نکوهش گرفت و به یادشان آورد چقدر مدیون پدرش فیلیپ‌اند ... و به یادشان آورد که خود برای آنها چه کارها که نکرده است ... (ibid.: vii. 9-10). سخنان اسکندر بر مقدونی‌ها تأثیر عمیق گذاشت. (ibid.: vii. 11.1-2). آریان در ادامه، گزارش می‌دهد:

«اسکندر به پاس بازگشت یکدلی و اتحاد، برای خدایانی محبوبش، قربانی کرد و جشنی عمومی ترتیب داد که خود در آن شرکت کرد و در میان مقدونی‌ها که همگی حاضر بودند، جای گرفت. پس از مقدونی‌ها ایرانیان نشسته بودند و بعد از ایرانیان، بزرگان اقوام دیگر، هر یک به تناسب درجات و مقامشان قرار داشتند و اسکندر و دوستانش جام‌ها را از یک قدح پر کردند و نوشیدند و از شراب همان قدح افشانند، همراه با پیشگویان یونانی و مغان [ایرانی] که مراسم [شراب افشانی] را آغاز کردند. اسکندر برای موهبت‌های دیگر و به‌خصوص برای اتحاد و مشارکت مقدونی‌ها و ایرانیان در حکومت دعا کرد. گفته‌اند که نه هزار تن در این جشن حاضر بوده‌اند، همه این عده، یکدل و یکصدا شراب افشانند و در پی آن سرود پیروزی سر دادند» (Arrian, 1983: vii. 11. (9)

در میان تاریخ‌نگاران اسکندر، تنها آریان گزارش جشن آپیس و دعای اسکندر را نقل کرده و دعای آن را بدون تفسیر و نظر آورده است (Hamilton, 1971: 31).

#### ۴. اسکندر تارن و مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان»

در سال ۱۹۲۷ م تارن با تکیه بر گزارش آریان، تفسیری آرمانی از دعای اسکندر در آپیس (۳۲۴ پم) ارائه داد و ادعا کرد که هدف اسکندر از برگزاری جشن آپیس، اعلان «اتحاد و برادری» میان تمامی مردمان قلمرو حکومتش بود. تارن می‌گوید:

«در حکومت [آرمانی] ارسطو انسان‌های خارج از مرزهای این حکومت اهمیتی نداشتند، بیگانگان یا برده و یا دشمن بودند. اسکندر این دیدگاه را به کلی تغییر داد. آنگاه که او برای اتحاد قلوب و تشکیل جامعه مشترک‌المنافع مقدونی‌ها و ایرانیان دعا می‌کرد، نخستین کسی بود که از طریق برادری ملت‌ها، برادری انسان‌ها را اعلام می‌کرد...، اسکندر، الهام‌دهنده این تصور زُنْ<sup>۴</sup> (Zeno/Zenon) از جهان بود که همه انسان‌ها باید اعضای یک پیکر و اتباع یک حکومت بدون تبعیض بر اساس نژادها یا نهادها باشند و فقط پیرو و هماهنگ با قانون مشترک ذاتی عالم و متحد در یک زندگی اجتماعی واحد، نه به زور، بلکه تنها با رضایت مشتاقانه خود آنها یا (به قول او) با عشق» (Tarn, 1927: 437).

عبارت فوق، نقطه اوج دیدگاه تارن است (Todd, 1967: 51). زمانی که منتقدان تارن از اسکندر به این عنوان که بیش از حد آرمانی است، خرده گرفتند، تارن در سال ۱۹۳۳ م در مقاله‌ای با عنوان «اسکندر کبیر و اتحاد جهانیان» پاسخ داد که اسکندر به راستی نخستین کسی بوده که اتحاد جهانیان را مطرح کرده است (Tarn, 1933: 123). او در این مقاله بحث‌انگیز درصدد یافتن منشأ مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان» برآمده و آن را بخشی از فلسفه اسکندر تشخیص داده است (Walbank, 1936: 109). وی این «اتحاد» را (با استفاده از اصطلاح یونانی Homonoia)، یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌هایی در اندیشه انسان توصیف کرد (Tarn, 1933: 123).

بنا به دیدگاه تارن، پس از اسکندر افکار ویژه راجع به «برادری» به وجود آمدند و از طریق فلسفه رواقی<sup>۵</sup> به مسیحیت راه یافتند و تا عصر حاضر تداوم پیدا کردند (Tarn, 1927: 437; idem, 1933: 123-157; idem, 1948: i/147-148; ii/399-449). منشأ ظهور این افکار، روزی بود که: «آن روز، در مجلس شام آپیس، اسکندر برای اتحاد قلوب جهانیان (Homonoia)، و تشکیل جامعه مشترک‌المنافع مقدونی‌ها و ایرانیان دعا - کرد» (Tarn, 1927: 437; idem, 1933: 156-157; idem, 1948: i/147-148; ii/447-449).

۴-۱. اسکندر، درهم‌شکننده سد میان یونانیان و بربرها

تارن با توجه به مفهوم تقسیم تحقیرآمیز مردمان به «یونانی» و «بربر» در فرهنگ سیاسی رایج در جهان یونانی سده چهارم پیش از میلاد، بر این عقیده است که با ورود اسکندر به آسیا و مواجهه او با شرقیان، تصور اسکندر در مورد آنان کاملاً در مقابل طرز فکر یونانیان قرار گرفت و اسکندر ظاهراً بر اثر تجربه (تماس واقعی با آسیایی‌ها) دریافته بود که همه افراد بشر اصولاً مساوی‌اند و تمایز آشکار میان یونانی و «بیگانه»، غیرواقعی است. افلاطون گفته بود همه بربرها طبعاً دشمن یونانیان هستند و ارسطو، معلم اسکندر به او توصیه کرده بود که با یونانیان چون آزادان و با بربرها چون بردگان رفتار کند، اما اسکندر در برخورد با اقوام شرقی، این عقیده را کنار گذاشت (Tarn, 1933: 123-127). تارن با تأکید بر تفاوت میان واقعیت عملی (تجربه اسکندر در مواجهه با غیر یونانیان، یعنی به‌طور خاص آسیایی‌ها) و اندیشه نظری (افکار یونانیان درباره تقسیم مردمان به یونانی و بربر)، اسکندر را یکی از بزرگ‌ترین انسان‌های دورانیش در جهان باستان ترسیم کرده است (ibid.: 123-127; Cary, 1934: 87). از این رو، اظهار می‌کند که «او [= اسکندر] پیش‌گام یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌ها در تاریخ جهان بود» (Tarn, 1933: 128). تارن با استناد به گفته‌های اراتستس<sup>۶</sup> (Eratosthenes) و پلوتارک (Plutarch, *de Alex*, Strabo, 1960: i. 4. 9; idem, *Alex*, 1967: xxvii, 6) درباره آنچه محققان «سیاست هم‌آمیزی قومی» (policy of fusion) (the اسکندر میان مقدونی‌ها و ایرانیان خوانده‌اند (Hamilton, 1971: 30)، به اثبات ادعای خود، مبنی بر اینکه اسکندر در آرزوی ایجاد حکومتی بود که تمامی انسان‌ها در آن بدون تفاوت گذاری‌های نژادی و تمایزات قومی و ملی، با یکدیگر وحدت و هم‌دلی داشته باشند، می‌پردازد (Tarn, 1948: ii/434-449). تارن می‌گوید: «اما او [= اسکندر] نخستین کسی بود که مشتاق بود مرزهای قومی و تمایزات ملی شکسته شود و نخستین کسی بود که اعلام کرد یونانی و بربر وجود ندارد، همان‌گونه که [بعدها] پولس قدیس (St. Paul, ۶۲ م)، اعلام کرد» (Tarn, 1948: i/147). بدین‌سان تارن اسکندر را پیش‌روتر از زمان خودش می‌شناساند. زیرا این افکار نو، از اخلاق و فلسفه ارسطویی کاملاً فاصله داشتند و از آن خود اسکندر بودند (Heichelheim, 1950: 388).

#### ۲-۴. سیاست «هم‌آمیزی قومی»

اسکندر به آنچه نویسندگان جدید، سیاست «هم‌آمیزی قومی» خوانده‌اند بسیار علاقه‌مند بود (Hamilton, 1971: 30, 31)، یعنی سیاستی که او جهت پیش‌برد منافع

سیاسی و نظامی خود در یک قلمرو وسیع در نظر گرفته بود (Wilcken, 1967: 201, 221, 248, 232). بارزترین تجلی این سیاست نیز جشن ازدواج در شوش و جشن اتحاد در آپیس بود که در آن اسکندر آرزو کرد که مقدونی‌ها و ایرانیان در آشتی زیسته و قلمرو او را به اشتراک اداره کنند (Hamilton, 1971: 31). اصطلاح‌شناسی و طرح مفهوم سیاست «هم‌آمیزی قومی» اسکندر، به یوهان گوستاو دریزن (Johann Gustav Droysen)، مورخ و سیاستمدار آلمانی (۱۸۰۸-۱۸۸۹ م) برمی‌گردد که ازدواج اسکندر را با رخشانه / روشنک (به یونانی: Rhoxane)، دختر آکسیارتس<sup>۷</sup> (Oxyartes)، در سال ۳۲۷ پم نماد هم‌آمیزی قومی میان اروپا و آسیا نامید. در شوش هم‌آمیزی شرق و غرب کامل شد و آن‌چنان‌که دریزن تفسیر کرد، اسکندر آن را ضامن دوام و قوت حکومت خود دید (Bosworth, 1980:1)؛ اما تارن ازدواج‌های گروهی را در شوش محدود به مقدونی‌ها و ایرانیان ندانسته و آن را هم‌آمیزی قومی میان تمامی اتباع قلمرو اسکندر اعم از یونانی و بربر قلمداد کرد (Tarn, 1948: i/111-137; ii/399-449). سیاستی که از نظر تارن نخستین گام اسکندر برای تحقق رؤیایش بود (ibid.: ii/448)، یعنی «زیستن در اتحاد» تحت سیطرهٔ صلحی جهانی (Bosworth, 1980:1).

#### ۳-۴. مفهوم هُمُنیا

تارن برای بیان آرمان انقلابی اسکندر و تأکید بر آن، واژهٔ یونانی Homonoia را که آریان در گزارش خود از دعای اسکندر در آپیس آورده است، به کار می‌برد و از آن به «اتحاد قلوب» تعبیر می‌کند (Tarn, 1933: 123, 124). واژه‌ای که محققان آن را اتحاد «میان مقدونی‌ها و ایرانیان» ترجمه و تعبیر می‌کنند.<sup>۸</sup> تارن اشاره می‌کند که هرچند، کاربرد واژهٔ «هُمُنیا» پیش از اسکندر در میان یونانیان رایج بود؛ آن عمدتاً به معنای عدم وجود نزاع میان احزاب و دولت‌شهرهای یونانی بود (Tarn, 1933: 125). با شدت یافتن جریان فکری وحدت ملی یونانیان (پان‌هلنیسم، Pan-Hellenism) برای جنگ برضد هخامنشیان در زمان فیلیپ دوم (۳۳۶-۳۸۲ پم)، مفهوم «هُمُنیا» به کنش هماهنگ یونانیان و اتحاد داخلی آنان اطلاق گردید و نخستین کسی که بدان اهمیت تاریخی بخشید ایسکراتس (Isocrates) (۴۳۶-۳۳۸ پم)، رساله‌نویس و سخنور مشهور یونانی بود (Wilcken, 1967: 19)، که اغلب دربارهٔ هُمُنیا به عنوان یک اصل ایدئولوژیکی برای اتحاد یونانیان برضد هخامنشیان سخن می‌راند (Thermos, 1975: 220). تارن با تفسیری که از دعای اسکندر در جشن آپیس (۳۲۴ پم) ارائه داده است، نشان می‌دهد که اسکندر معنایی گسترده‌تر از آنچه یونانیان از هُمُنیا اراده می‌کردند، بدان بخشید و می‌گوید: «آن [= هُمُنیا] تقریباً به



نمادی از آرزوی جهان برای آنچه بهتر از جنگ دائمی است مبدل گشت» (Tarn, 1933: 124-127). به گفته تارن:

«پس از ورود اسکندر به آسیا، همنیا دیگر به روابط میان یونانی با یونانی محدود نمی‌شد، بلکه یونانی را با بربر متحد می‌ساخت؛ و هدف اسکندر جایگزین کردن صلح به جای جنگ؛ و از میان برداشتن دشمنی میان انسان‌ها با قبولاندن آن [= صلح] به همه آنها - یعنی همه کسانی که سپاه او به سرزمین‌های آنها رسیده بود، یعنی همه مردمان قلمرو او - بود، که یکدل باشند، مانند انسان‌هایی هم‌خون باشند، آن‌چنان که آنها می‌بایست به قلب و ضمیری واحد مبدل می‌شدند» (Tarn, 1933: 127).

تارن با ارائه شواهدی، از روزگار پس از اسکندر تا عصر امپراتوری روم، مفهوم پادشاهی را پس از اسکندر، در ارتباط با همنیا مورد بررسی قرار می‌دهد<sup>۱</sup> (Tarn, 1948: 417-409/ii) و خاطر نشان می‌سازد که اصل این ارتباط به اسکندر برمی‌گردد؛ 417: ibid. 434 (Brady, 1935:). تارن تحت تأثیر تلاش اسکندر برای ایجاد اصل اخلاقی «اتحاد قلوب»، آن را برجسته‌ترین موضوع درباره اسکندر نامید» (Mauriac, 1949: 107; Tarn, 1933: 148).

#### ۴-۴. اسکندر، الهام‌بخش مفهوم «جهان‌وطنی» زُنن رواقی

تارن برخلاف تصور محققان، مبنی بر اینکه پایه‌گذار اندیشه‌های جهان‌گرایانه<sup>۱</sup> در عصر باستان، زُنن رواقی (۳۳۴-۲۶۲ پم) و رواقیان پس از وی بودند، با ارائه دلایل و شواهدی ادعا می‌کند که الهام‌دهنده تفکرات جهان‌گرایانه، اسکندر بود نه زُنن رواقی (Tarn, 1933: 123, 124). تارن آرمان «برادری جهانی» اسکندر را شالوده تفکر رواقی می‌داند (idem, 1948: ii/423). بنا به دیدگاه او، زُنن تصورات اسکندر را درباره یک حکومت جهانی و هماهنگی بین ملت‌ها اقتباس کرد و اسکندر منبع الهام اندیشه‌های زُنن درباره ایجاد یک جامعه آرمانی بود که در آن تمامی انسان‌ها از هر قوم و نژادی، بدون تبعیض، چون مردمی واحد، در اتحاد و هماهنگی زندگی خواهند کرد (Tarn, 1948: ii/147). از این رو، تارن رؤیای فلسفی زُنن را که همانا عقیده به «جهان‌وطنی» (Cosmopolitanism) بود، انعکاسی از دعای اسکندر برای «اتحاد قلوب» (Homonoia) می‌داند (Tarn, 1933: 145-). Tarn, 1948: ii/418; idem, 1948: 147). تارن با استناد به گفته پلوتارک (Plutarch, *de Alex, Fortuna*, ) 6 book i. (1962:), بر تأثیر اندیشه اسکندر در شکل‌گیری رؤیای زُنن، تأکید کرد (Tarn, 1948: ii/422, 423). طبق ترجمه تارن از متن پلوتارک: «حکومت جهانی زُنن، رؤیا یا

تصویری از حکومتی کارآمد و مطلوب یک فیلسوف بود، اما اسکندر در زایش اندیشه زُن اثر گذاشت» (Tarn, 1948: ii/421; Plutarch, *de Alex, Fortuna*, 1962: book i. 6).

#### ۴-۵. اراتستنس و پلوتارک

به عقیده بادیان، تارن با این هدف که تصویر فیلسوفی جهان‌گرا را از اسکندر ترسیم کند (Tarn, 1948: ii/435-449)، به گفته‌های اراتستنس و پلوتارک (به عنوان «اشارات غیر رسمی») استناد کرده و آنها را با «گزارش رسمی» آریان از دعای اسکندر در آپیس (۳۲۴ پم) ممزوج ساخته است (Badian, 1958: 432).

بر پایه گفته اراتستنس که در انتهای کتاب یکم از *جغرافیای استرابو* (Strabo/Strabon)، نقل شده است، اراتستنس، یونانیانی همچون ارسطو را در مقابل اسکندر به باد نکوهش می‌گیرد که چرا انسان‌ها را به یونانی و بربر تقسیم کرده‌اند و اولی را دوست و دومی را دشمن به شمار آورده‌اند (Strabo, 1960: i. 4. 9). به عقیده تارن بخش دیگر از گفته اراتستنس در متن پلوتارک قابل تشخیص است (Tarn, 1933: 126). گفته اراتستنس چنین است:

«بهتر این خواهد بود که انسان‌ها برحسب خصوصیاتشان به خوب و بد تقسیم شوند، زیرا همان‌طور که انسان بد در میان یونانیان کم نیست، در میان بربرها نیز هستند فرزنگانی هندی یا رومی و کارتاژی که به‌راستی شایسته ستایش‌اند. این بود دلیل آنکه چرا اسکندر به توصیه‌هایی که به او شده بود، اعتنایی نکرد (Strabo, 1960: i. 4. 9)، چون اسکندر باور داشت که وظیفه‌ای از سوی خداوند برای هماهنگ کردن تمامی انسان‌ها دارد و باید برقرارکننده صلح در جهان باشد، و انسان‌ها را از همه‌جا به اتحاد دعوت کند و گویی باید زندگی و آداب و رسوم و ازدواج همه افراد بشر را در پیمانۀ محبت فروریزد» (Plutarch, *de Alex, Fortuna*, 1962: book i. 6).

تارن عقیده دارد که گفتار فوق کاملاً به صحنۀ جشن آپیس اشاره دارد که آریان آن را گزارش کرده، و «پیمانۀ محبت» (loving-cup)، در عبارت اراتستنس، یک استعاره است و به همان سبوی بزرگی اشاره دارد که در جشن آپیس بر روی میز اسکندر بود و سیب‌های دیگر بر سر میزهای میهمانان، به لحاظ مفهوم، بخشی از همان سبوی اسکندر بودند و شرکت‌کنندگان مراسم شراب‌افشانی، از آن سبوی شراب به جام خود ریختند و همه با هم با صدای شیپور شراب افشانند (Tarn, 1948: ii/442). به گفته تارن، پیمانۀ محبت در عبارت اراتستنس حاکی از این است که انسان‌ها از همه‌جا در این مراسم با هم پیوند خوردند، چنان‌که گویی از نظر مفهوم، هر یک از آنها از شراب این پیمانۀ سهم داشتند. اراتستنس استعارۀ «پیمانۀ محبت» را به کار می‌برد تا عبارت «برقرارکننده»

صلح در جهان» را توضیح دهد. بنابراین، این عبارت نیز مربوط و مبتنی است به این صحنه در جشن آپیس و در واقع، متقاعدکننده است که اسکندر از این موقعیت برای اعلان وظیفه‌اش بهره برد (ibid.: ii/442). تارن با تفسیری آرمانی و نمادپردازانه از گزارش آریان و گفته‌ی اراتستنس، مجلس شام آپیس را نمادین‌ترین صحنه‌ی تاریخ جهان باستان ترسیم کرده است.

قطعه‌ی دیگری از پلوتارک که تارن به آن استناد کرده، بدین قرار است:

«وقتی که اسکندر در مصر بود، گفته‌ی پسامن (Psammon) فیلسوف را پذیرفت، بدین مضمون که همه‌ی مردم تحت فرمان خداوند زندگی می‌کنند، زیرا در هر مورد آنچه باعث تسلط بر مردم می‌شود جنبه‌ی آسمانی دارد». پلوتارک در ادامه‌ی این جمله می‌گوید: «شاید عقیده‌ی خود اسکندر فیلسوفانه‌تر بود که می‌گفت: اگرچه خداوند به منزله‌ی پدر مشترک همه‌ی افراد بشر است، ولی بهترین افراد را برای خود برمی‌گزیند» (Plutarch, *Alex*, 1967: xxvii, 6).

تارن در این مورد می‌گوید:

«اینکه اسکندر گفته است «خداوند پدر مشترک تمامی انسان‌هاست»، کلام ساده و بیان صریحی است، مبنی بر اینکه همه‌ی انسان‌ها با هم برادرنند. در این روایت چیزهایی که اسکندر به آنها اندیشیده یا آنها را گفته است، در اصل واقعیت دارند. او [= اسکندر] گفت که تمام انسان‌ها فرزندان خداوندند، یعنی با هم برادرنند، اما خداوند از میان بهترین انسان‌ها منحصرأ او را از آن خود قرار داد؛ او آرزو داشت تا هماهنگ‌کننده و آشتی‌دهنده‌ی جهان باشد، او هدفش اتحاد مردمان قلمرواش از طریق دوستی، وفاق و یک‌دل کردن آنها بود و هنگامی که به عنوان سرآغاز در آپیس برای اتحاد (Homonoia)، و مشارکت میان مقدونی‌ها و ایرانیان در حکومت دعا کرد، منظور او از آنچه گفت تنها همکاری و تعاون در حاکمیت نبود، بلکه اتحاد راستین میان آنها بود» (Tarn, 1933: 147).

تارن اظهار می‌کند که اسکندر در مراسم شراب ریزان آپیس دعا کرد که همه‌ی مردمان قلمرو [حکومت] او، به جای آنکه تابع باشند، شریک او [در امور قلمرو] شوند (Tarn, 1948: ii/448).

#### ۴-۶. دیدگاه محققان پیرو سنت تارن

نظرات و نتیجه‌گیری‌های تارن باعث می‌شود تا عده‌ای از اسکندرپژوهان هم‌عصر وی مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان» را درباره‌ی اسکندر بپذیرند و آن را آرمان واقعی اسکندر قلمداد کنند.

رابینسن‌جونیور که از اسکندرپژوهان پیرو سنت تارن است، می‌نویسد: «رؤیای اسکندر در مورد برادری جهانیان، یعنی درباره‌ی صلح و وحدت میان یونانی‌ها و بیگانگان،

عبارت از بیانیه‌ای روشن بود، به این معنا که بشر باید در فکر اجتماعات انحصاری و «ملی» نباشد، بلکه حکومت‌های جهانی را در نظر بگیرد که در آن همه افراد در واقع، فرزندان یک پدر، یعنی خداوندند» (Robinson Jr, 1949: 302).

مک‌گریدی می‌گوید: «اسکندر شخصاً با شرقیان مواجهه پیدا می‌کند و تحقق این امر را نشان می‌دهد که آنها می‌توانند بر همان جایگاه عقلی و اخلاقی که یونانیان قرار داشتند، قرار بگیرند. پس او برنامه محقق ساختن اندیشه «برادری» را بر شالوده‌ای وسیع‌تر از آنچه پیش‌تر وجود داشت، قرار داد» (McGready, 1933: 322).

هایشله‌ایم درباره اندیشه‌های انسان‌دوستی که تارن بر اساس تفسیر خود از منابع، به اسکندر نسبت داده است، اظهار کرد: «این افکار در عصر ما از مسکو تا رم، اورشلیم، مکه و واشینگتن به دست فراموشی سپرده نمی‌شوند، هرچند، ادیان و فلسفه‌های سیاسی بعد، شکل و ظاهر آنها را تغییر دادند. از زمان اسکندر، این افکار زمینه‌های تفاهم مشترک هستند که شرق و غرب را قادر می‌سازند تا باهم پیوند یابند، درست همان‌گونه که اسکندر خواست و همان‌گونه که او برای آن کوشید» (Heichelheim, 1950: 388).

##### ۵. نقد دیدگاه تارن

گزارش آریان از دعای معروف اسکندر برای صلح، پس از شورش مقدونی‌ها در آپیس (۳۲۴ پم)، شالوده استدلال‌ها تارن برای انتساب مفهوم «اتحاد و برادری» به اسکندر است. آریان دعای اسکندر را بدون تفسیر و نظر آورده است، اما تارن بیش از آنکه متن دعا اجازه می‌دهد از آن استنباط کرده است (Borza, 1967: 343). او برای آنکه از قهرمانش اسکندر تصویر رهبری انسان‌دوست و صلح‌خواه را ترسیم کند واژه هُمُنیا را هسته اصلی تفسیر خود از دعای اسکندر قرار می‌دهد و به این ترتیب، دعایی را که بیشتر محققان، اتحاد و مشارکت میان مقدونی‌ها و ایرانیان در حکومت تعبیر می‌کنند (Thermos, 1975: 219)، بر اساس تفسیری آرمانی از واژه هُمُنیا، به این دعا معنای عام داده است (Bosworth, 1980: 2).

تارن برای تأیید و اثبات نظریه خود که اساس آن را بر گزارش آریان نهاده است به گفته‌های اراتستنس و پلوتارک استناد کرده است، گفته‌هایی که صحت و اعتبار تاریخی آنها مورد بحث و تردید هستند. اراتستنس در مقام یک عالم و ریاضی‌دان قابل ستایش است، اما معیاری برای ارزیابی او به عنوان یک تاریخ‌نگار یا توجیه مهارت او در سنجش

شواهد تاریخی وجود ندارد و عبارت نقل شده از او نیز به قدری بلاغی است که کاملاً واضح است که اراتستنس همه آن را ننوخته است (Badian, 1958: 432-433). در مورد گفته‌های پلوتارک نیز باید به این نکته اشاره کرد که از یک سو، پلوتارک یک زندگی نامه‌نویس اخلاق‌گرا بود تا یک تاریخ‌نگار<sup>۱۱</sup> (بریان، ۱۳۹۶: ۱۴۴-۱۴۵; Borza, 1967: xxi; Liebert, (2011: 545. از سوی دیگر، پلوتارک از ستایشگران اسکندر بود و در گفتار یکم از «سرنوشت اسکندر» که صرفاً رساله‌ای بلاغی است، اسکندر را فاتحی ترسیم می‌کند جهانی پرتفرقه و الهام‌بخش هماهنگی‌ای عالمگیر تا بدین شکل، هم از سیاست او برای نزدیک شدن به ایرانیان دفاع کند<sup>۱۲</sup> و هم با جریانی که علیه او در فلسفه و تاریخ‌نگاری رومی (در سده دوم میلادی) وجود داشت، مقابله کرده باشد (بریان، ۱۳۹۶: ۲۷۰، ۲۸۴; Badian, 1958: 436; Asirvatham, 2005: 116-117).

ویلکن (Wilcken)، در کتاب / اسکندر کبیر خود اظهار داشت: «اسکندر در پی ایجاد نوعی برادری جهانی و همگانی نبود؛ منظور او فقط آمیزش مقدونی‌ها با پارسیان بود و نیز با خویشان‌شان، مادی‌ها و ایرانیان دیگر، نه با سامی‌ها، آناتولی‌ها، مصری‌ها و بقیه اقوام قلمرو هخامنشیان» (Wilcken, 1967: 208). از این رو، او علت اصلی طرح «هم‌آمیزی قومی» و دعا برای اتحاد مقدونی‌ها و ایرانیان را هوس اسکندر برای فرمانروایی بر جهان می‌داند و بر این عقیده است که اسکندر هم‌زیستی دو قوم مقدونی و ایرانی را ظاهراً بهترین ضامن امنیت و دوام حکومت خود می‌دید (Wilcken, 1967: 248). در واقع، اسکندر در آپیس اهداف سیاسی‌اش را جز در قالب یک دعا که اعلانی رسمی برای همکاری در حکومت و ایجاد یک سپاه متحد میان دو ملت غالب و مغلوب بود، نمی‌توانست بیان کند (Bickerman, 1950: 44; Wilcken, 1967: 221; Bosworth, 2006: 841).

افکار نسبت داده شده به اسکندر از سوی تارن، در واقع، برای سردار مقدونی کاملاً بیگانه بود. اصل دعا جای شک باقی نمی‌گذارد که آرمان او فقط دوستی مقدونی‌ها با ایرانیان بوده است. هیچ مدرکی دال بر اعتقاد اسکندر به برادری همه انسان‌ها در دست نیست (Wilcken, 1967: 221). سیاست «هم‌آمیزی قومی» و دعا برای «اتحاد» که در قالب اقدام‌های نمادین، در شوش و آپیس در معرض دید جهانیان قرار گرفت، تنها به خاطر منافع سیاسی و نظامی بود (زرین‌کوب، ۱۳۶۴/۱: ۲۵۲ و بعد; ibid.: 208, 232, 248)، نه آن‌چنان که تارن می‌پندارد هدفی انسانی در آنها بوده باشد، به این صورت که اسکندر با

تحمیل صلح به همه ملت‌های قلمرواش زمینه‌ساز شرایطی شود که انسان‌ها فراتر از تعلقات مقید به مرزهای فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی، به یک تعامل، هم‌پذیری و هم‌زیستی جهانی سوق پیدا کنند.

بادیان در مقاله‌ای ارزشمند و اثرگذار (۱۹۵۸ م) که در نقد دیدگاه تارن نوشت عقیده او را دایر بر اینکه اسکندر برای «یگانگی انسان‌ها» دعا خواند، مردود ساخت. او با بررسی استدلال‌های مطرح‌شده از سوی تارن درباره جشن آپیس، اثبات کرد که این جشن به شادی میان اسکندر و مقدونی‌ها و (خوش‌بینانه) میان ایشان و ایرانیان به پا گشت، نه برای اعلان دوستی و وفاق میان همه ملت‌ها (Badian, 1958: 428). از این رو، بادیان تصور مراسم الهام‌بخش شام اخوت بین‌المللی را از جشن آپیس کاملاً خیالی و آن را ناشی از سوءتعبیر از متن منبعی خاص [= آریان] دانست (ibid.: 428). چنان‌که از گزارش آریان واضح است (Arrian, 1983: vii. 11. 9)، در این جشن، اسکندر حتی به ایرانیان جایگاهی برابر با مقدونی‌ها در کنار خویش اختصاص نداده بود: نزدیک‌ترین حلقه به اسکندر متعلق به مقدونی‌ها بود، سپس ایرانیان بودند (در حلقه دوم) و سپس آن طرف‌تر حلقه قوم‌های دیگر بود (بریان، ۱۳۹۳: ۱۵۶).

## ۶. تارن و عصر او

### ۶-۱. زندگی و فعالیت علمی تارن

ویلیام تارن در فوریه ۱۸۶۹ م در لندن به دنیا آمد. وی در دبیرستان ایتن (Eton) و ترینیتی کالج کمبریج (Trinity College, Cambridge) تحصیل کرد. آنجا او خودش را به عنوان محقق شایسته به اثبات رسانید. او به عنوان یک کلاسیست، به طرز بی‌نظیری موفق بود و زیر نظر هنری جکسن (Henry Jackson)، متخصص در فلسفه یونان شد. پس از تحصیل در دانشگاه، او به مقام وکالت رسید و در دیوان عالی منطقه‌ای اسم و رسمی به هم زد. در سال ۱۹۰۵ م تحلیلی جدی در وضع جسمانی‌اش، او را ناچار به کناره‌گیری از حرفه وکالت کرد، طوری که او تصمیم گرفت در خانه شخصی‌اش در مویرتاون (Muirtown)، شهری در نزدیکی اینورنیس (Inverness) اسکاتلند اقامت گزیند و تا پایان عمر در آنجا به مطالعات تاریخی بپردازد (Bosworth, 1958: 317; Adcock, 1958: 78, 79). او با سکونت در آنجا از فشارهای روزمره زندگی دانشگاهی دور شده بود و به ندرت همکارانش را می‌دید (Bosworth, 1983: 79). تارن مرد متمولی بود و برای گذران زندگی نیاز به کار در دانشگاه نداشت، در ملک شخصی خود در اسکاتلند اقامت داشت و فقط گاهی برای گردآوری مطلب به لندن می‌رفت و زندگی خوب اشراف

انگلیسی را داشت (Adcock, 1958: 317; Todd, 1967: 49; Borza, 1967: xv). قدرت تخیل بالا و آرمان‌گرایی شخصی تارن که ناشی از فضای خانواده و محیط اجتماعی او بود، از ویژگی‌های اصلی آثار تاریخی او به شمار می‌رفت که به نحو استادانه‌ای در بازنمایی تصویری آرمانی از اسکندر به کار گرفته شد (Todd, 1967: 48; Bosworth, 1983: 79). خصوصیات اخلاقی و روحیات تارن ریشه در اخلاقیات عصر ویکتوریای متأخر انگلستان داشت. این ویژگی‌ها عیناً در اسکندر تارن انعکاس یافته بود، طوری که در نظر خواننده، اسکندر تارن مثل خود او «محترم و جوان‌مرد» بود (Bickerman, 1950: 42, 43; Robinson Jr, 1957: 326; Bosworth, 1983: 79). توجهِ فوق‌العاده‌ای که تارن در دوران وکالت برای دفاع از موکلانش به شواهد نشان می‌داد، از تیزبینی او حکایت می‌کرد (Borza, 1967: xv). از این رو، او در ترسیم چهره آرمانی اسکندر، از هوش و مهارت مرتبط با حرفه حقوقی خود بهره برد (Adcock, 1958: 317).

تارن بزرگ‌ترین مورخ تاریخ عصر یونانی‌مآبی در سده بیستم و برجسته‌ترین محقق در حوزه اسکندر پژوهی انگلیسی‌زبان است (Borza, 1967: xiv; Bosworth, 1983: 78). او نویسنده و محقق در زمینه تاریخ عصر باستان بود که به طور گسترده‌ای درباره جهان یونانی‌مآب و به‌خصوص درباره قهرمانش، اسکندر جوان می‌نوشت.<sup>۱۳</sup> در سال ۱۹۲۷ م در جلد ششم از تاریخ باستان کمبریج (*The Cambridge Ancient History*)، او شرحی از زندگی‌نامه اسکندر را ارائه داد که توصیفاتش از شاه مقدونی جوان، با شور و حرارتی برخاسته از ستایشی که به پرستش یک قهرمان منتهی می‌شود به خواننده القا می‌شوند (Adcock, 1958: 318). دیدگاه‌های ارائه شده در این زندگی‌نامه، اسکندر او را اگرچه پرآوازه‌ترین، دست‌کم بحث‌انگیزترین اسکندر دوران ساخت، به‌ویژه دیدگاهش درباره مفهوم «اتحاد و برادری جهانیان». تارن تصویر نخستین از اسکندر را به عنوان یک محرک جهانی از «دریزن» گرفت و فلسفه اجتماعی جدیدی را به آن افزود (Borza, 1967: xiv).

در سال ۱۹۳۳ م در همایش علمی سالانه والتر رالی (Walter Raleigh)، در آکادمی بریتانیا که به سخنرانی تارن با موضوع «اسکندر کبیر و اتحاد جهانیان» اختصاص یافته بود، او با صراحت تمام از طرح آرمانی‌اش درباره اسکندر سخن گفت و گفتار خود را در قالب مقاله در همان سال منتشر کرد.<sup>۱۴</sup>

در سال ۱۹۴۸ م تا حدی در پاسخ به انتقادهایی که از او می‌شد و بی‌گمان برای دفاع از تعهد خود به قهرمانش، کتاب / اسکندر کبیر خود را که حاصل نیم‌قرن اندیشه و پژوهش بود، در دو جلد انتشار داد (Burn, 1949: 88; Borza, 1967: xvi). جلد اول که زندگی‌نامه کوتاه اسکندر است، نسخه کمی تجدیدنظر شده فصل‌هایی از تاریخ باستان کمبریج است که در آنها نظریه‌های عمده درباره انگیزه‌ها و تصورات اسکندر با قوت تمام مطرح شده‌اند. جلد دوم که عنوان فرعی‌اش منابع و مطالعات است، مجموعه مطالعات خلاقانه و بسیار تخصصی در زمینه مسائل اصلی در اسکندر پژوهی است (Borza, 1967: xvi). به اعتراف همگان جلد اخیر اثر او گام بلندی به پیش در حوزه نقد منابع اسکندر است (Heichelheim, 1950: 388). دیدگاه‌های آرمانی او درباره اسکندر، به خصوص مفهوم «اتحاد جهانیان»، تاریخ‌نگاری اسکندر را در اروپا دست‌کم تا اواخر دهه پنجاه میلادی تحت تأثیر قرار داد؛ بازورث در این باره می‌گوید: «دوستان و همکارن تارن در مجموعه تاریخ باستان کمبریج افکار او را در حوزه تحقیق و تدریس اشاعه می‌دادند، چنان‌که پس از آن، نقد این افکار، نامعمول و بی‌فایده تلقی می‌شد» (Bosworth, 1983: 79).

#### ۲-۶. شکل‌گیری مفهوم آرمانی تارن

از آنجا که اثر هر مورخ امروزی، اوضاع عصر او یا خود او را بازتاب می‌دهد، (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۹۹-۱۰۰) / اسکندر کبیر تارن هم دارای همین ویژگی است. در نخستین دهه قرن بیستم، یعنی درست زمانی که تارن به قهرمان محبوبش اسکندر می‌اندیشید، رقابت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی قدرت‌های بزرگ اروپا در نهایت به جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) انجامید؛ جنگی که فجایع انسانی هولناکی را به بار آورد. به گفته پالمر/پامر (Palmer): «در این جنگ تقریباً ده میلیون نفر مقتول شدند و بیست میلیون نفر زخمی» (پالمر، ۱۳۸۴: ۲/۱۲۱۶).

اظهارات تلویحی تارن در نوشته‌هایش و آنچه پژوهشگران درباره زندگی، آثار و افکار این مورخ نوشته‌اند گویای این موضوع مهم است که زمینه اصلی شکل‌گیری مفهوم آرمانی او درباره اسکندر، یعنی «اتحاد و برادری جهانیان»، وقوع جنگ جهانی اول بود (Adcock, 1958: 318; Bosworth, 1983: 79; Bowersock, 2012: xiv).

به گفته ادکاک: «بیست سال میان دو جنگ بزرگ، پرکارترین دوره زندگانی تارن بود» (Adcock, 1958: 318; Todd, 1967: 49). در طی این سال‌ها، تصویر ذهنی از اسکندر به عنوان یک انسان‌دوست، فکر تارن را تقریباً به خود مشغول داشته بود. نقطه اوج تفسیر او نظریه معروفش بود، مبنی بر اینکه اسکندر حکومتش را به عنوان مظهر



«برادری جهانی» تلقی کرد. دیدگاه آرمانی تارن درباره اسکندر اعتراضی بود به جهانی که او عمیقاً از آن انزجار پیدا کرده بود (Bosworth, 1983: 79). گرهارد ویرت (Gerhard Wirth)، محقق آلمانی به نام‌های شخصی اشاره می‌کند که تارن در آغاز پنجاه سالگی خود برای او نوشته بود، و محتوای نامه تأیید می‌کرد که اثر او درباره اسکندر، به عنوان اعتراضی علیه گسترش خشونت در جهان معاصر، در ذهن او شکل گرفته بود. تارن در طول بیست سال پایانی عمرش، در انزوای نسبی زندگی کرد و در این سال‌های انزوا، بیزاری از جامعه عصر خود به طور فزاینده‌ای در او مشهود بود (Bosworth, 1983: 79).

آرمان‌گرایی تارن حاکی از بدبینی نسبت به عصر خود بود. احساس بدبینانه در جملات پایانی او در جلد اول از کتاب *اسکندر کبیر آشکار است*؛ تارن «اتحاد و برادری» را به عنوان آرمان‌های ندرتاً رخداده، استوار و حاکی از یأس می‌بیند که در جهانی آکنده از خودبینی تأثیری ندارند. آرمان اسکندر در روزگار خود این قهرمان، تنها یک «رؤیای حاکی از یأس» معرفی می‌شود، اما فهم آن از سوی نسل‌های بعد، آن را کاملاً بیهوده نشان نمی‌دهد (Todd, 1967: 54). تارن می‌گوید: «به طور قطع، خط سیری از میراث معنوی اسکندر که از دعای او در آپیس آغاز شد، از طریق رواقیان و بخشی از آرمان مسیحی، تا برادری اعلام‌شده در انقلاب فرانسه ادامه یافت. اسکندر این چراغ را از مدت‌ها پیش برافروخته بود و تنها آرام‌آرام می‌سوخت؛ احتمالاً این چراغ همچنان تا به امروز می‌سوزد؛ اما هیچ‌گاه به طور کامل خاموش نشد و هرگز هم به طور کامل خاموش نخواهد نشد» (Tarn, 1927: 437; idem, 1948: i/148). اما این مطلب در سال ۱۹۲۶ م نوشته شد (Todd, 1967: 55). تارن آشکارا بی‌اعتمادی و بدبینی خود را در آخرین پا-نوشت خود در جلد اول از کتاب *اسکندر کبیر* (۱۹۴۸ م) که به بند فوق اختصاص داده بود، ابراز کرد (Bosworth, 1983: 79). او در این پانوشت می‌گوید: «من بخش بعدی این بند را که در سال ۱۹۲۶ م نوشته شده بود، به طور کامل کنار گذاشتم. از آن موقع، شاهد زایش‌های جدید و هولناکی بوده‌ایم، و همچنان به طرز غیر قابل قبولی در جهان در حال حرکت‌اند؛ و من نمی‌دانم چگونه آن را دوباره بنگارم» (Tarn, 1948: i/148). یادداشتی که تردید بیشتری را نسبت به تحقق آرمانش نشان می‌دهد (Todd, 1967: 55).

نگاهی به تاریخ اروپا در نیمه نخست سده بیستم، واقعیت سخن تارن را آشکار می‌سازد: در عرض بیست سال میان دو جنگ جهانی (۱۹۱۹-۱۹۳۹ م)، جهان چون انسانی

گنگ از سرمنزل اعتماد به سرحد نومییدی رسید و کارش از امید به بیم انجامید. چند زمانی از دهه ۱۹۲۰ م به بعد، ظاهراً همه سو در اروپا و دنیای مردمان اروپایی، نسیم دموکراسی مترقی وزیدن گرفت (به‌استثنای ایتالیای فاشیست)، اما در دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ م گرایش به‌سوی حکومت دیکتاتوری در تمامی قاره اروپا شیوع یافت و اشکال افراطی ناسیونالیسم توسعه پیدا کرد. ظهور فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان حکایت از جوشش ناسیونالیسم پرخاشگر و مهاجمی می‌کرد که در آلمان نازی بر باورهای غلط برتری نژادی و فرهنگی استوار بود. در اصول اخلاقی نازیسم و فاشیست، جنگ نشانه اصالت بود و عشق به صلح علامت انحطاط (گاف و سایر نویسندگان، ۱۳۷۲: ۲۲/۲-۲۳؛ پالم، ۱۳۸۴: ۱۳۳۵/۲، ۱۳۳۹، ۱۴۴۹ و بعد). موضوع بازگو شده تارن پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹ م)، در سال ۱۹۴۸ م درباره آرزوی بزرگ اسکندر برای پیوند فرهنگ‌ها و ملت‌ها، با جهانی سخن می‌گفت که همچنان از دهشت فجایع دانکرک (Dunkirk)، درسدن (Dresden)، هیروشیما و ناگاساکی، در گنجی به سر می‌برد (Bowersock, 2012: xiv). امید تارن به تحقق آرمان «برادری»، در سال‌های پایانی عمرش کم‌رنگ شد (Todd, 1967: 55). او که این آرمان را میراث معنوی اسکندر قلمداد می‌کرد (Tarn, 1927: 437; idem, 1948: ii/434)، آن را تا روزگار خود، رؤیایی تحقق‌ناپذیر می‌دید. تارن می‌گوید: «رؤیای اسکندر، رؤیا باقی ماند، اما رؤیایی که بزرگ‌تر از همه پیروزی‌های او بود. از آن به بعد، بسیاری رؤیای او را در سر داشتند، اما اول از همه او افتخار این رؤیا را به دست آورده بود. با این همه، تاکنون کسی ندیده است که این رؤیا چقدر صورت واقعیت به خود گرفته است؛ چه بسا امروزه ما تحقق آن را اصلاً نبینیم. به هیچ وجه، محتمل نیست که او [= اسکندر] هم تحقق آن را دیده باشد؛ اسکندر اما اگر بود، اگر او زنده مانده بود، می‌کوشید کاری برای غیرقانونی کردن جنگ انجام دهد» (Tarn, 1948: ii/448)، تارن بدبینانه اضافه می‌کند: «او [او] ناکام ماند، همان‌طور که جهان از آن پس تا کنون ناکام مانده است» (ibid.: ii/448). گویا تارن آرمان انسانی «صلح و برادری» را که در ذهن تاریخ‌نگارانه خود به عنوان رؤیای قهرمانش اسکندر ساخته بود، در دنیایی که آهن و خون را وسیله حل دشواری‌های انسانی می‌شمرد، آرزوی دور و درازی می‌دید.

## ۷. نتیجه

تارن با تفسیری آرمانی از دعای اسکندر در آپیس (۳۲۴ پم)، او را نخستین کسی دانست که در تاریخ، از «برادری انسان‌ها» سخن گفت و دعای او را اندیشه‌ای قلمداد کرد که

فیلسوفان و عالمان دوران پس از اسکندر همچون زُن رواقی و پولس قدیس را تحت تأثیر قرار داد؛ اندیشه‌ای که از نظر تارن، نیروی سوق‌دهنده‌اش تا عصر حاضر در نسل-های بشر تداوم یافت. مفهوم آرمانی تارن درباره اسکندر، چنان قدرتمندانه مطرح شد که تا اواخر دهه پنجاه میلادی، بیشتر محققان اسکندر پژوه، مفهوم او را همچنان پذیرفته بودند، اما در اواخر این دهه بود که دیدگاه آرمانی او با بررسی دقیق شواهد تاریخی، در نهایت مردود شد. نوشته‌های تارن و آنچه پژوهشگران درباره زندگی، افکار و روحیات او گفته‌اند، حاکی از این است که بروز جنگ جهانی اول و مصائب و مشکلات ناشی از آن، موجب شکل‌گیری مفهوم آرمانی تارن شد؛ شرایطی که موجب شدند تا این مورخ بریتانیایی برمبنای دیدگاه‌ها و تفسیرهای شخصی خود که فراتر از گزارش آریان ارائه کرد، اسکندر را الگویی برای صلح و دوستی و اتحاد در جهان آشوب‌زده و درگیر جنگ نیمه نخست سده بیستم ترسیم کند. چه بسا این پرسش در ذهن تارن وجود داشت که چرا بشریت مدرن و آگاه غرب، به جای حرکت در مسیر واقعی انسانی، در مسیر جدیدی از بربریت افتاد. از این رو، طرح مفهوم «اتحاد و برادری» از سوی تارن و انتساب آن به اسکندر، اعتراضی بود به پدیده‌های هولناک نیمه نخست سده بیستم و تارن بدین طریق این مفهوم را به عنوان نمادی از آمال و آرمان‌های روزگار معاصر نشان داد و بر «برادری ملت‌ها» تأکید کرد، اما شرایطی که منجر به جنگ جهانی دوم و فجایع انسانی ناشی از آن شد، امید تارن را به تحقق آرمان «برادری»، بدل به یأس کرد.

### پی‌نوشت

۱. شهری بر کران دجله، در نزدیکی بغداد امروزی.

2. On the Fortune or the Virtue of Alexander.

3. James Gettys McGready (J. G. M).

4. Zeno of Citium (334-262 B. C). پایه‌گذار مکتب رواقی.

5. Stoicism.

فلسفه رواقی یکی از نظام‌های فلسفی یونان بود که زُن لیتیومی (۳۳۴-۲۶۲ پم) در پایان سده چهارم پیش از میلاد (احتمالاً ۳۰۰ پم) آن را پدید آورد. زُن و جانشینانش آن را به تأثیرگذارترین فلسفه عصر یونانی‌مآبی تبدیل کردند (Sedley, 1998: 141). مهم‌ترین آرمان سیاسی در فلسفه رواقی، به این اندیشه معطوف بود که جهان، شهر مشترک همه انسان‌هاست و رواقی، خود را هم‌شهری جهانیان تلقی می‌کند (Sellars, 2007: 1).

6. Eratosthenes of Cyrene.

اراتستنس اهل کورنه (شهری در کورناییک، لیبی کنونی)؛ ریاضی‌دان، اخترشناس و جغرافی‌نگار یونانی سده سوم پیش از میلاد (۲۷۳-۱۹۲ پم) (Sarton, 1962: i/172).

۷. از نجیب‌زادگان بلخی.

۸. در این باره نک: Badian, 1958: 430-431.
۹. این عقیده که وظیفه شاه، ایجاد و ترویج همنیا میان تمامی مردمان قلمرو حکومتش بود، بدون آنکه بین آنها تبعیض نژادی قائل شود (Tarn, 1948: ii/417).
۱۰. اشاره به جهان‌گرایی (Universalism). جهان‌گرایی اساساً معطوف است به اصول، ارزش‌ها و معیارهایی که درباره همه مردم و در همه جا معتبر باشد؛ اعتبار چنین اصول، ارزش‌ها و معیارهایی به علایق و تعلقات قومی، زبانی، نژادی، و دینی فرد بستگی ندارد و انسان را چونان انسان در نظر می‌گیرد (Thompson, 1998: 191).
۱۱. برای دیدن مقدمه پلوتارک نک: Plutarch, *Alex*, 1967: i, 1-3.
۱۲. در این باره نک: Plutarch, *de Alex, Fortuna*, 1962: book i. 8; idem, *Alex*, 1967: xlvi, 3-4.
۱۳. برای اطلاع بیشتر از آثار تارن نک: Adcock, 1958; Bosworth, 1983.
۱۴. در این باره نک: Tarn, 1933; Borza, 1967: xv.

### منابع

- بریان، پی‌یر، *نامه سرگشاده به اسکندر کبیر*، ترجمه مهشید نونهالی، تهران، پارسه، ۱۳۹۳.
- بریان، پی‌یر، *داریوش در سایه اسکندر*، ترجمه ناهید فروغان، تهران، ماهی، ۱۳۹۶.
- پالمر، رابرت روزول، *تاریخ جهان نو*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، ج ۱، *ایران قبل از اسلام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- گاف، ریچارد، والتر ماس، جنیس تری و جیوا آپشور، *تاریخ مختصر قرن بیستم*، ترجمه خسرو قدیری، تهران، زلال، ۱۳۷۲.
- Adcock, F. E., "Sir William Tarn", *Gnomon*, 30. Bd., H. 4: 317-319, 1958.
- Adcock, F. E., "Sir William Tarn", revised by K. D. Reynolds, *Oxford Dictionary of National Biography*, edited by H. C. G. Matthew and Brian Harrison, vol. 53: 789-790, Oxford U. P. 2004.
- Arrian, *Anabasis of Alexander*, ed. and tr. P. A. Brunt, The Loeb Classical Library, Cambridge (Mass) and London, Harvard U. P., 1983.
- Asirvatham, S., "Classicism and Romanitas in Plutarch's De Alexandri Fortuna aut Virtute", *American Journal of Philology* 126: 107-125, 2005.
- Badian, E., "Alexander the Great and the Unity of Mankind", *Historia* 7: 425-444, 1958.
- Bickerman, E., "[Review] Tarn, W. W. *Alexander the Great*, vol. 1: *Narrative*, vol. 2: *Sources and Studies*", *Classical Philology*, vol. 45, no. 1: 41-45, 1950.
- Borza, E. N., "An Introduction to Alexander Studies", *Alexander the Great*, Ulrich Wilcken, translated by G. C. Richards: ix-xxviii, 1967.
- Bosworth, A. B., "Alexander and the Iranians", *JHS* 100, Centenary Issue: 1-24, 1980.
- Bosworth, A. B., "The Impossible Dream. W. W. Tarn's *Alexander* in Retrospect", *Ancient Society, Resources for Teachers*, 13/3: 131-150, 1983.
- Bosworth, A. B., *Alexander and the East, The Tragedy of Triumph*, Oxford, Clarendon Press, 2004.

- Bosworth, A. B., "Alexander the Great: The Events of the Reign", *The Cambridge Ancient History*, vol. vi, 2<sup>nd</sup> ed: 791-845, edited by D. M. Lewis, J. Boardman, S. Hornblower, M. Ostwald, Cambridge U. P., 2006.
- Bowersock, G. W., "Preface", *History of Alexander the Great*, J. G. Droysen, translated from the German by Flora Kimmich: xiii-xiv, Philadelphia, American Philosophical Society, 2012.
- Brady, Thos. A., "[Review] Tarn, W. W. "Alexander the Great and the Unity of Mankind"", *The Classical Journal*, vol. 30, no. 7: 433-434, 1935.
- Burn, A. R., "[Review] Tarn, W. W. *Alexander the Great*, vol. 1: *Narrative*, vol. 2: *Sources and Studies*", *JRAS*, no. 1: 88-89, 1949.
- Cary, M., "[Review] Tarn, W. W. "Alexander the Great and the Unity of Mankind"", *The Classical Review*, vol. 48, no. 2: 86-87, 1934.
- Hamilton, J. R., "Introduction", *The Campaigns of Alexander*, Arrian, translated by Aubrey de Sélincourt: 13-40, London, Penguin, 1971.
- Heckel, W., and Yardley J. C., *Alexander the Great. Historical Texts in Translation*, Oxford, Blackwell, 2004.
- Heichelheim, F. M., "[Review] Tarn, W. W. *Alexander the Great*, vol. 1: *Narrative*, vol. 2: *Sources and Studies*", *The English Historical Review*, vol. 65, no. 256: 387-390, 1950.
- J. G. M., "[Review] Tarn, W. W. "Alexander the Great and the Unity of Mankind"", *JHS*, vol. 53, part. 2: 321-322, 1933.
- Liebert, H., "Alexander the Great and the History of Globalization", *The Review of Politics*, vol. 73, no. 4: 533-560, 2011.
- Mauriac, Henry M. de, "Alexander the Great and the Politics of "Homonoia"", *Journal of the History of Ideas*, vol. 10, no. 1: 104-114, 1949.
- Plutarch, "On the Fortune or the Virtue of Alexander", *Moralia*, vol. iv, tr. F. C. Babbitt, The Loeb Classical Library, Cambridge (Mass) and London, Harvard U. P., 1962.
- Plutarch, "Alexander", *Plutarch's Lives*, vol. vii, tr. B. Perrin, The Loeb Classical Library, Cambridge (Mass) and London, Harvard U. P., 1967.
- Robinson Jr, C. A., "Alexander the Great and the Oecumene", *Hesperia Supplements*, vol. 8, no. 2: 299-304, 1949.
- Robinson Jr, C. A., "The Extraordinary Ideas of Alexander the Great", *The American Historical Review*, vol. 62, no. 2: 326-344, 1957.
- Sarton, G., *Introduction to the History of Science*, vol. 1, Baltimore, The Williams & Wilkins Company, 1962.
- Sedley, David, "Stoicism", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, vol. ix: 141-161, General Editor: Edward Craig, First Published, London & New York, 1998.
- Sellars, J., "Stoic Cosmopolitanism and Zeno's "Republic"", *History of Political Thought*, vol. 28, no. 1: 1-29, 2007.
- Strabo, *The Geography of Strabo*, tr. H. L. Jones, vol. i, The Loeb Classical Library, Cambridge (Mass) and London, Harvard U. P., 1960.
- Tarn, W. W., "Alexander: The Conquest of the Far East", *The Cambridge Ancient History*, vol. vi, 1<sup>st</sup> edn: 387-437, edited by J. B. Bury, S. A. Cook, F. E. Adcock, Cambridge U. P., 1927.

- Tarn, W. W., "Alexander the Great and the Unity of Mankind", (*Proceedings of the British Academy*; vol. 19): 123-166, 1933.
- Tarn, W. W., *Alexander the Great*, vol. 1: *Narrative*, vol. 2: *Sources and Studies*, Cambridge U. P., 1948.
- Thermos, E., "Alexander the Great and the concept of homonoia", *The Greek Review of Social Search* 24: 217-227, 1975.
- Thompson, J., "Community Identity and World Citizenship", *Archibugi. Held and Köhler (eds) re-imagining Community*: 179-197, Cambridge, Polity Press, 1998.
- Todd, R., "W. W. Tarn and the Alexander Ideal", *The Historian*, xxvii: 48-55, 1964.
- Walbank, F. W., "[Review] Tarn, W. W. "Alexander the Great and the Unity of Mankind"", *The Journal of Egyptian Archaeology*, vol. 22, no. 1: 86-87, 1936.
- Wilcken, U., *Alexander the Great*, translated by G. C. Richards, with an introduction by E. N. Borza, New York, Norton, 1967.
- Worthington, I., *Alexander the Great. A Reader*, London & New York, Routledge, 2003.